



## درس پانزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

### خلاصه کلام در باب استهلاک

محصل کلام در باب استهلاک - که عین نجس یا متنجس که از آن جمله، مضاف متنجس است در ماء المعتصم مستهلک بشود - این شد: در استهلاک، دو مسلک هست: یکی این که چون اجزاء آن شیء مستهلک، در ماء معتصم منتشر و تفرق پیدا کرده به حیثی که عرفاً معدوم شده، آن تنجس که حکم سابقی است، به انتفای موضوعش منتفی می شود. این یک مسلک بود که در این صورت اگر ثلاثه اش که طعم و رائحه و لون است، تغییر پیدا کند نجس می شود و نتیجه این می شود که اگر غیر این اوصاف ثلاثه ماء، به واسطه وقوع نجاست متغیر شد مثل این که برودت یا حرارت ماء تغیر پیدا کند، مثل این که میته ای که گرم بود توی آب انداختند، بو و طعم آب تغیر پیدا نکرد و لکن حرارت پیدا کرد. یا مثلاً به واسطه نجس، ثقلی بر آب عارض شد و از آن خفت وزنی که داشت، خارج شد، و اشباه ذلک من الاوصاف. عبرتی به تغیر ماء در غیر اوصاف ثلاثه مانند این اوصاف نیست. یعنی اگر اوصاف ثلاثه اش تغیر ندارد و لکن بعض اوصاف دیگرش به واسطه وقوع نجس، تغییر پیدا کرد نجس نمی شود.

ملاقات با نجس، شرط تنجس ماء متغییر در اوصاف ثلاثه  
(عروه ج ۱ ص ۳۰، فصل فی المیاء مسأله ۹): «الماء المطلق بأقسامه حتی الجاری منه  
ینجس إذا تغیر بالنجاسة فی أحد أوصافه الثلاثة: من الطعم و الرائحة، و اللون بشرط  
أن يكون بملاقاة النجاسة».

مقام ثانی این است: این تغیری که در احد اوصاف ثلاثه ماء پیدا می شود باید به  
ملاقات نجاست و به وقوع نجاست فی الماء باشد. اگر آب به نجاست ملاقات نکند مع  
ذلک این اوصاف ثلاثه همهاش یا بعضش تغیر پیدا کند، در این صورت، ماء تنجس  
ندارد. مثل این که مثلاً ماء کثیر به واسطه مجاورت با میتة متعفنہ، تعفن برداشت، بویش  
عوض شد. ملاقات و وقوع النجاسة فی الماء نیست، مجاورت است. مقام ثانی این است  
که تغیر اوصاف ثلاثه به واسطه مجاورت و نحو المجاورة، موجب تنجس ماء نیست.  
باید این تغیر به واسطه اصابت نجس به ماء و به وقوع النجاسة فی الماء باشد.

#### تغیر اوصاف ثلاثه با اوصاف نجس نه متنجس

مقام ثالث که بحث می کنیم این است که اگر ماء طعمش یا لونها یا ریحش به واسطه  
وقوع المتنجس تغیر پیدا کرد نه به واسطه وقوع عین النجس، اگر این لون و طعم و ریح  
ماء، تغیر پیدا کرد و لکن این تغیر، به اوصاف المتنجس بود نه به اوصاف عین النجس،  
مثلاً پارچه ای که متنجس به بول بود را توی آب کرا انداختند و لون ماء را تغیر داد، چون  
پارچه بعضاً یا غالباً رنگ می دهد، آن رنگ پارچه، رنگ آب را تغیر داد. این موجب  
تنجس نمی شود.

تغیر ماء به واسطه متنجس، دو فرض دارد: یک فرض این است که متنجس، حامل  
اوصاف عین نجس است و آن اوصاف عین نجس از متنجس به آب سرایت کرده و آب  
هم تغیر پیدا کرده است. در این صورت، ملتزم خواهیم شد که آب نجس می شود. ولو  
عین نجس هم در متنجس نباشد و لکن اگر متنجس، حامل اوصاف عین نجس بشود و آن

اوصاف عین نجس به ماء منتقل بشود، در این صورت حکم می‌کنیم که آب هم متنجس می‌شود. مثلاً: پارچه‌ای که خیلی آلوده به بول بود، بول کثیر و لکن خشکیده، آن را در آب کزی انداختند، لون بول که صفرت است و در پارچه خشک شده بود به آب هم منتقل شد. خواهیم گفت که آب هم نجس می‌شود.

متنجسی که حامل اوصاف عین نجس است، اگر آب را تغییر بدهد نجس می‌شود. اما این که می‌گوییم: تغییر به متنجس، اعتبار ندارد، یعنی تغییر به اوصاف خود متنجس اعتبار ندارد. در مثال رنگ پارچه که به آب سرایت کند، فرض کنید پارچه رنگ سیاهی به آب داد و لون آب تغییر پیدا کرد، این آب کر را نجس نمی‌کند. پس تغییر باید به اوصاف نجاست باشد و جایی که تغییر به اوصاف متنجس شد اعتباری ندارد.

در مقام رابع بحث در ملاک تغییر است که ملاک تغییر فعلی است نه تقدیری. به این معنا که تغییر تقدیری، موجب تنجس ماء نمی‌شود. مثلاً اگر هوا گرم بود این میده آب را متعفن می‌کرد و لکن بما این که فصل الشتاء است، هوا سرد است، آب تغییر پیدا نکرده است. این تغییر تقدیری بتمام اقسامه موجب تنجس ماء نمی‌شود.

### تنجس آب به واسطه تغییر بعضی از اوصاف ثلاثه

فعلاً کلام در مقام اول است که اگر احد اوصاف ثلاثه آب تغییر پیدا کرد، آب نجس می‌شود و لازم نیست همه اوصاف ثلاثه ماء من الطعم و الريح و اللون به واسطه وقوع نجاست، تغییر کند. در مقابل اگر سایر اوصاف ماء به واسطه وقوع نجاست تغییر کند، آب نجس نمی‌شود مثلاً آب حرارت یا ثقل پیدا کند، یا عکس این، برودت یا خفت پیدا کند و امثال ذلک، اینها موجب تنجس ماء نمی‌شود. کلام فعلاً در مقام اول است.

این که ماء بجمیع اقسامه حتی الجاری اگر در احد اوصاف ثلاثه اش تغییر پیدا کرد نجس می‌شود؛ این مسلک و این حکم، معروف است بلکه بین المتقدمین و المتأخرین مسلم است. فقط به صاحب مدارک و بعد از صاحب مدارک به بعض دیگر نسبت داده‌اند که ایشان در ما نحن فيه مناقشه‌ای دارد.

## اشکال صاحب مدارک در تنجّس ماء به تغییر اوصاف ثلاثه

مناقشه ایشان از دو امر مرکب است: امر اول این است که تغییر باللون در روایات ما نیست و هم ردیف شمردن تغییر باللون را با آن وصفین دیگر که تغییر ریح و طعم است، خالی از اشکال نیست.

امر ثانی از اشکال این است که در روایات ما، روایات معتبره‌ای هست که مقتضای آن روایات این است که ماء وقتی که به وقوع نجس، تغییر پیدا کرد، نجس می‌شود. یعنی اطلاق روایت اقتضاء می‌کند ماء باقسامه، کراً کان، او غیر کراً، و جارياً کان، او غیر جار اگر تغییر پیدا کرد، نجس می‌شود. مقتضای این روایات، این است که مطلق التّغییر کافی باشد ولو تغییر در حیث حرارت یا ثقل ماء یا غیر اینها باشد. مقتضای این اطلاقات این است. پس کانّ اقتصار بر اوصاف ثلاثه و رفع ید از مطلقات، وجهی ندارد، یعنی اشکال دارد. و اگر رفع ید شد، منضم کردن لون به تغییر طعمی و ریحی هم اشکال دارد. پس دو جهت اشکال می‌شود، در حقیقت دوتا امر می‌شود. گویا از محقق خوانساری هم این اشکال هست، در ذهنم اینجور است ولكن فعلا یقین ندارم.

علی هذا الأساس باید روایات باب را ملاحظه کنیم، ببینیم آیا مقتضای این روایات، چنین است که ایشان می‌فرماید یا چنان است که مشهور فرموده‌اند و عرض کردیم بلکه مسلم بین اینها است.

## دلیل تنجّس آب به تغییر بعضی از اوصاف ثلاثه

اما این که تغییر در احد اوصاف ثلاثه، موجب می‌شود که ماء نجس بشود و غیر این اوصاف ثلاثه، موجب نجاست نمی‌شود، ربما استدلال می‌شود برای این به یک روایت نبوی<sup>(۱)</sup> که ابن ادریس آن را در اول سرائر در بحث میاه نقل فرموده و بعد از نقل روایت،

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المطلق، باب ۱، ح ۹

فرموده است: «أَنَّهُ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ فِي رِوَايَتِهِ». این روایت نبوی کَانَ روایتش متفق علیه است یعنی مثلاً جای خدشه نیست که این روایت مثلاً سند ندارد. این روایت از رسول الله ﷺ اتفاقی و اجماعی است. کَانَ رسول الله ﷺ بنا به گفته ابن ادریس و دیگران فرموده است: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ». عرض کردیم: طهور شامل طهور حکمی هم می شود به قرینه «لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ». طهور حکمی است که شیئی آن را نجس نمی کند «إِلَّا مَا غَيَّرَ طَعْمَهُ أَوْ لَوْنَهُ أَوْ رَائِحَتَهُ». مگر این که تغییر بدهد، طعمش را، لونها را یا رایحه اش را. که معلوم است تغییر یکی از اینها کافی است. مقتضای ظاهر کلمه «او» این است که تغییر بالجمع لازم نیست. اگر به یکی تغییر پیدا کند، کافی می شود. «لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ» یعنی شیئی که حرارت به آب بدهد یا ثقل به آب بدهد، نجس نمی کند. «إِلَّا مَا غَيَّرَ» حصر است. منجس منحصر است به آن که لون و رایحه و طعم را تغییر بدهد. این روایت را ابن ادریس در اول سرائر در بحث میاه ذکر کرده است.

صاحب وسائل این روایت را در وسایل از محقق (قده) در معتبر نقل کرده که محقق اینجور فرموده است: «جَعْفَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدِ الْمُحَقِّقِ فِي الْمُعْتَبَرِ قَالَ: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «إِنْجَا عَنَوَانُ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» اسْتِ وَلَكِنْ بَه نَقْلِ ابْنِ أَدْرِيسِ نَبَوِي اسْتِ «خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَيَّرَ لَوْنَهُ أَوْ طَعْمَهُ أَوْ رِيحَهُ» اَيْنَ رَا صَاحِبَ وَسَائِلِ نَقْلِ كَرَدَه. اسْتِدْلَالُ كَرَدَه اَنْدَه بَه اَيْنَ رَوَايَتِي كَه صَاحِبِ وَسَائِلِ وَ ابْنِ أَدْرِيسِ نَقْلِ فَرَمُودَه اسْتِ. وَ كَذَلِكَ اسْتِدْلَالُ مِي شُود بَر اَيْنَ حَكْمِ بَه رَوَايَتِ دَعَائِمِ الْاِسْلَامِ. نَعْمَانُ بِنِ مُحَمَّدِ قَاضِي دَر دَعَائِمِ الْاِسْلَامِ اَيْنَجُورِ كَفْتَه اسْتِ: «قَالَ: رَوَيْنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اَنْهَ قَالَ اِذَا مَرَّ الْجَنْبُ بِالْمَاءِ»، مَاءٌ، مُطْلَقٌ اسْتِ هَر مَائِي بَاشَد، مَاءٌ جَارِي بَاشَد، رَاكِد بَاشَد، هَر نَحْوُ بَاشَد «وَفِيهِ الْجَيْفَةُ أَوْ الْمَيْتَةُ» دَر اَنْ جَيْفَه وَ مَيْتَه بَاشَد «فَإِنْ كَانَ قَدْ تَغَيَّرَ لِذَلِكَ» بَه وَاسِطَه اَيْنَ جَيْفَه وَ مَيْتَه طَعْمَش تَغْيِيرِ پيدا كند يا رِيحَش تَغْيِيرِ پيدا كند «أَوْ رِيحَهُ أَوْ لَوْنَهُ فَلَا يَشْرَبُ مِنْهُ وَ لَا يَتَوَضَّأُ وَ لَا يَتَطَهَّرُ مِنْهُ» نَه خُورَدَه مِي شُود نَه وَضُو گِرْفْتَه مِي شُود نَه طَهُور اسْتِ، مَطْهَر نَيْسْتِ.

خود این محمد بن نعمان قاضی اینجور در دعائم الاسلام ادعا کرده است. بعد از این

که او شخص معتمدی است و دعائم الاسلام هم یک کتاب معتمدی است. اینجور ادعا شده است که چرا کتاب معتمد است، چون خود محمد بن نعمان قاضی در اول کتاب اینجور گفته است که من در این کتاب، اکتفا کرده‌ام «علی اثبات الصحیح مما جاء عن الائمة من اهل بیت الرسول صلی الله علیه و آله» آن روایتی که صحیح است و از ائمه علیهم السلام وارد شده است، من فقط در این کتاب آنها را ذکر می‌کنم، آنها را نقل می‌کنم. کأن مقتضای این روایت که مؤلفش اینجور فرموده است هم مثل مقتضای روایت نبویه، تنجس ای ماء است بالتغیر فی احد اوصافه الثلاثة، و این که به تغیر در غیر اوصاف ثلاثة عبرتی نیست. پس تارة به این نحو بر این حکم استدلال می‌کنند.

#### عدم اعتبار نبوی ابن ادریس

اما آن نبوی که ابن ادریس (قده) ذکر فرموده، روایت نبوی است سندی هم ندارد، قابل اعتماد نیست. از ابن ادریس و آنهایی که از ایشان طرفداری می‌کنند، پرسیده می‌شود که این نبوی که می‌گویید: متفق علیه است، یعنی نقلش متفق علیه است؟ یعنی تمام عامه و خاصه، تمام ارباب حدیث و محدثین یا معظمشان مثلا، از عامه و خاصه، این روایت را از نبی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند؟

اگر مراد این باشد که تمام ارباب الحدیث و اصحاب الحدیث و روات الحدیث این را از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، اگر متفق علیه به این معنا باشد این قطعا خلاف واقع است، اینجور نیست. برای این که این کتب احادیثی که ما داریم، این جوامعی که فعلا در ید ما است، از آن جوامعی که قبلا بوده اخذ شده است. روایات آنهاست که در این جوامع بعدی نقل شده است که فعلا در ید ما است. اگر این روایت ولو در بعض آن اصول که به ید ارباب جوامع رسیده است، بود، اقلا در یکی از این جوامع پیدا می‌شد. اقلا شیخ یا صدوق یا کلینی در یک جایی نقل می‌کرد ولو به یک سندی. این که در کتب اصحاب ما اصلا نیست و نقل نشده معلوم می‌شود اینجور نیست که تمام ارباب حدیث شیعه یا معظم ارباب حدیث شیعه این روایت را نقل کرده باشند. این قطعا خلاف واقع است.

لکن نقل نشده است و عین و اثری در جوامع نیست فقط محقق در معتبر نقل کرده است که آن هم سندش معلوم نیست. شاید او هم از عامه نقل کرده است، سند که ندارد. کتاب معتبر که جامع اخبار شیعه نیست، کتاب فقه است ریما یک روایتی هم آنجا از عامه یا خاصه نقل می‌کند. علی هذا الاساس این گفته که تمام اصحاب الحدیث من الشیعة او معظمشان یا جلّ ایشان یا نصفشان یا کمتر از نصف، این روایت را نقل کرده بودند، خلاف وجدان و خلاف عادت است.

و اگر مراد این است که بعضی اصحاب حدیث، خاصه و امامیه که شأنشان نقل الحدیث است، این روایت را هم نقل کرده‌اند ولو یک نفر، اگر این باشد که این به درد نمی‌خورد. یک نفر نقل کرده سندش کجاست؟ از چه کسی نقل کرده؟ به کجا می‌رسد؟ باید سند ملاحظه بشود.

اجماع بر روایت بحیث این که اتفاق بر نقل روایت بشود که سند نخواهد، اتفاق بشود که داخل سنت بشود که از سنن رسول الله ﷺ است، این معنا بالوجدان نیست و اگر این دومی باشد، احتیاج به ملاحظه سند دارد و سندی هم به دست ما نرسیده است. محقق هم که مرسل نقل کرده است. از چه کسی نقل کرده؟ چه جور نقل کرده؟ الله یعلم. خودش می‌داند، شاید از همان عامه نقل کرده است.

### لزوم بررسی سند روایات دعائم الاسلام

اما روایت دعائم الاسلام؛ سابقا ما این کتاب دعائم را مفصل در کتاب ارشاد الطالب متعرض شدیم. عرض کردیم: لو فرض که مؤلف این کتاب، نعمان بن محمد قاضی، شخص معتبری است و کتابش هم تمام است و مؤلفش هم تمام است، لکن باید سند داشته باشد. در این کتاب سند ذکر نکرده، روایات دیگرش هم همین جور است. سند ذکر نکرده است. در دعائم الاسلام گفته است که از «جعفر بن محمد علیه السلام» انه قال: اذا مرّ الجنب «خوب سند این روایت چیست؟

این که خودش فرموده: من در این کتاب، حدیث صحیح را ذکر می‌کنم، این دعواش

به درد ما نمی خورد چون اگر ذکر می کرد من در این کتاب روایتی را نقل می کنم که روایتش ثقات هستند، به درد ما می خورد، می گفتیم: توثیق عام است. تمام روات کتابش را توثیق کرده است و حکم توثیق العام جاری می شد. اما گفته: حدیث صحیح. سابقا بعضی از قدما، حدیث صحیح را به آن حدیثی می گفتند که روایتش عادل باشند و در عدالت روات هم اصالة العدالة را جاری می کردند. کما این که از صدوق و از غیر صدوق نقل شده است که اصل در آن شخصی که راوی الحدیث است یا در هر مسلمانی، عدالت است. ما باید بنا بر عدالت او بگذاریم چون عدالت، همان عدم العلم به فسق شخص است. مادامی که فسقش ظاهر نشده، محکوم به عدالت است. شاید این بزرگوار هم همین جور بود در روایتی که این روایتها را از آنها یا از کتاب آنها نقل می کند یا از آنها به این رسیده، فرض کنید اصالة العدالة بود و بدان جهت می گوید که همه این روایات صحیح است چون روایتش عادل هستند. ما که عدالت را اینجور نمی دانیم و خبر اینجور عادل را در اثبات احکام شرعی الهیه معتبر نمی دانیم بدان جهت این فرمایش ایشان هم به درد ما نمی خورد. لذا باید سایر روایاتی را که سند دارد و سندشان معتبر است، ملاحظه کنیم. ببینیم آیا مقتضای آن روایات، همین است که مشهور فرموده اند یا اینجور نیست.

#### دلالت صحیحة حریز بر کفایت تغییر بعض اوصاف ماء

از روایاتی که در مقام باید به آنها اعتماد کنیم، یکی صحیحة حریز بن عبد الله<sup>(۱)</sup> است: «محمد بن الحسن» شیخ الطایفه است از استاد خودش شیخ مفید نقل می کند «عن محمد بن محمد بن نعمان المفید عن ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه» جعفر بن محمد بن قولویه قمی (رض) از اجلاء است، او هم از پدرش محمد بن قولویه. پدر ولو در جهت نقل حدیث، مثل پسر نیست الا آنه از ثقات عدول است، روایت پدر هم مثل

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المطلق، باب ۳، ح ۱

پسر معتبر است «عن سعد بن عبد الله القمی، عن احمد بن محمد» احمد بن محمد، ظاهراً احمد بن محمد بن عیسی است، خالد هم باشد عیبی ندارد، به قرینه «عن الحسن بن سعید و عبد الرحمن بن ابی نجران» حسین بن سعید اهوازی و عبد الرحمن بن ابی نجران هر دو نقل می‌کنند از «حماد بن عیسی، عن حریر بن عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام» روایت من حیث السند بنا به نقل شیخ صحیح است. آنجا دارد که امام علیه السلام اینجور فرمود: «کَلَّمَا غَلَبَ الْمَاءُ عَلَى رِيحِ الْجَيْفَةِ فَتَوَضَّأَ مِنَ الْمَاءِ وَ اشْرَبَ» هر زمانی که غالب شد ماء بر ریح جیفه - معنای غلبه ماء را خواهیم گفت - هر وقت ماء غلبه پیدا کرد یعنی «لم يتغير» مراد این است. الان قرینه‌اش را می‌گوییم که چرا مراد این است. هر زمانی که غلبه کرد ماء بر ریح الجیفه «فتوضأ من الماء و اشرب». فاذا تغير الماء» این که تفریح می‌کند «فاذا تغير» معلوم می‌شود که غلبه، عدم تغییر است. «فاذا تغير الماء» وقتی که ماء تغییر پیدا کرد «و تغير الطعم» طعم تغییر پیدا کرد «فلا توضأ منه و لا تشرَب» از آن وضو نگیر و نخور آن را.

این روایت مبارکه جمع کرده است «فاذا تغير الماء و تغير الطعم» و او الجمع است و خواهیم گفت که مراد از این و او جمع همان معنای «او» است به قرینه روایاتی که ذکر خواهیم کرد. یعنی «فاذا تغير الطعم» از قبیل عطف خاص بر عام است. «فاذا تغير الماء و تغير الطعم» به تغییر دیگری «او تغير الطعم فلا توضأ منه و لا تشرَب» خواهیم گفت مراد این است. قرینه‌اش را ذکر خواهیم کرد.

این روایت را کلینی (قده) در کافی نقل کرده است «عن علی بن ابراهیم عن ابيه» صاحب تفسیر. علی بن ابراهیم قمی از پدرش «و عن محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان». در باره این محمد بن اسماعیل، یک وقتی بحث خواهیم کرد. کلینی روایات کثیره‌ای در کافی از این محمد بن اسماعیل دارد. محمد بن اسماعیل هم همیشه از فضل بن شاذان نقل می‌کند. خواهیم گفت: این فضل بن شاذان ظاهراً فضل بن شاذان بندقی است و عیبی ندارد و ثقه است. البته فعلاً به این بحث احتیاجی نداریم چون علی بن ابراهیم عن ابيه است این هم معتبر است. سایر مواردی که تنها بود معتبر است، به آن

نحوی که خواهیم گفت. «جمیعا عن حماد، عن حریز، عمّن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلام». بنا به روایت کلینی، این روایت مرسله است چون حریز نقل می کند «عمّن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلام» و بنا به روایت شیخ، این حریز از خود ابی عبد الله نقل می کند نه «عمّن اخبره». روی این اساس، ربما در سند این صحیحۃ حریز بن عبد الله ممکن است اشکال بشود، اشکال هم شده است. شاید کسی هم آن اشکال را بپسندد. گفته اند که این نقل کلینی، قرینه است که حریز از کس دیگر نقل می کند ولو حریز می تواند از امام صادق علیه السلام نقل کند، روایاتی هم خود حریز بن عبد الله از امام صادق علیه السلام دارد و لکن ربما روایتی مع الواسطه از امام نقل می کند. نقل کلینی قرینه است بر این که این روایتی را که حریز از امام علیه السلام نقل می کند مع الواسطه است. و چون واسطه بر ما مجهول است و می گوید «عمّن اخبره» آن «عمّن» کیست؟ ثقه است یا غیر ثقه؟ معتبر است؟ یا غیر معتبر؟ الله یعلم، روایت از حیث سند از اعتبار می افتد. ربما اینجور اشکال و توهم می شود.

ولکن این حرف درست نیست چون در روایات، جاهای متعددی هست که یک حکم واحد را تارة شخص واحد از امام علیه السلام بلا واسطه نقل می کند و ربما همان حکم را از همان امام مع واسطه شخص آخر نقل می کند. این سرّش این است که ربما انسان حکم را از کس دیگر از امام می شنود، بعد که موفق می شود حضور امام علیه السلام برسد، خودش هم از امام می پرسد یا شخص دیگری می پرسد و آن حکم را می شنود. وقتی که بیرون آمد مثل حریزی که صاحب کتاب است هر دو را نقل می کند. هم آن را که از آن شخصی که شاید اسمش را هم نمی دانست «عمّن اخبره»، بدان جهت مرسله نقل کرده، نقل می کند و هم از خود امام علیه السلام نقل می کند. خیلی هم اتفاق افتاده. روایات کثیره ای در تهذیب هست که در کافی اصلا نیست. عکسش هم هست روایاتی در کافی هست که در تهذیب نیست. یکی را کافی نقل کرده است، یک سند دیگر، آن روایتی را که حریز نقل کرده، شیخ نقل کرده است. این در روایات ما متعدد است. بدان جهت اینجا یک نقل بوده، شیخ اشتباه کرده «عمّن اخبره» یادش رفته در تهذیب نقل کند ولو اینها احتمالش هست چون شیخ در تهذیب چنین جهاتی دارد و لکن ما مکلف هستیم به ظاهر نقل عمل کنیم. ظاهر

نقل شیخ این است که حریر از خود امام علیه السلام نقل می‌کند و ما هم قرینه‌ای بر خلاف نداریم. نقل کلینی، قرینه بر خلاف نمی‌شود، موجب اطمینان نمی‌شود، موجب علم هم نمی‌شود، قرینه عرفیه هم حساب نمی‌شود به آن نحوی که عرض کردم در نقل احادیث هست. بدان جهت این روایت من حیث السند معتبر است هیچ اشکالی هم ندارد. روایت این است: «كَلَّ ما غلب الماء على ریح الجيفة فتوضأ من الماء و اشرب فاذا تغیر الماء و تغیر الطعم فلا توضأ منه و لا تشرب».

اشکالی که در این روایت باقی می‌ماند که نظر صاحب مدارک هم ظاهراً این است، این است: «فاذا تغیر الماء» تغیر منحصر به لون و ریح و طعم نیست. «فاذا تغیر الماء» مطلق تغیر است. و «تغیر الطعم» هم عطف خاص بر عام است. یا مراد عطف تفسیر باشد که «فاذا تغیر الماء» این «فتغیر الطعم» است، لون و رایحه نیست. اگر گفتید: این عطف خاص بر عام است آن وقت مطلق التغیر ملاک می‌شود. دیگر این روایت دلالت بر تغیر خصوص لونی و طعمی و رائحتی که ما می‌گوییم، نمی‌کند. بله این اشکال هست. بعد از این که حکم را از سایر روایات صاف کردیم برمی‌گردیم به این روایت. این قدر از این روایت استفاده می‌شود که اگر تغیر در ماء شد، ای ماء، تفصیلی هم نداده است که ماء را کد باشد، غیر را کد باشد، ای ماء حتی الجاری و حتی البثر و حتی غیر اینها، اگر تغیر پیدا کند، این تغیر موجب می‌شود ماء محکوم به نجاست بشود.

#### دلالت صحیحة ابراهیم یمانی بر محل بحث

همچنین در صحیحة ابراهیم بن عمرو الیمانی عن ابی خالد القماط<sup>(۱)</sup>، که ابی خالد القماط هم بعید نیست که اعتبار داشته باشد. ان شاء الله بعداً بحثش را مطرح می‌کنیم «و بالاسناد عن سعد بن عبد الله» شیخ (قده) این روایت را نقل می‌کند، به سندی که همان سند مفید است «عن احمد بن محمد بن الحسن بن الولید، عن ایبه عن سعد بن عبد الله،

عن احمد بن محمد بن عیسی، عن العباس بن معروف «که از اجلاء هستند» عن حماد بن عیسی «که جلالتش واضح است». «عن ابراهیم بن عمرو الیمانی عن ابی خالد القمّاط».

اشکالی که روایت من حیث الظاهر دارد این است که، محمد بن محمد بن نعمان نقل می‌کند عن احمد بن محمد بن الحسن الولید. احمد بن محمد بن محمد بن حسن الولید هم از پدرش نقل می‌کند. اما محمد بن الحسن الولید که استاد صدوق است و معروف است، از اجله است، نقاد الرجال است و شخص عظیم و جلیل القدری است. این اشکالی ندارد. این یک پسری دارد اسمش احمد است که کثیراً روایات را از پدرش نقل می‌کند. مفید و غیر مفید هم از پسرش نقل می‌کنند. این احمد که اینجا هست، احمد بن محمد بن الحسن الولید، توثیق ندارد.

نظیر این هم هست، محمد بن یحیی که شیخ کلینی است. محمد بن یحیی العطار، شخص جلیل القدری است که از روایات کثیره‌ای هم که کلینی در کافی از این شخص نقل می‌کند معلوم می‌شود که چقدر به او اعتماد دارد. خودش جلیل القدر است. او هم یک پسری دارد اسمش احمد است. این احمد بن محمد بن الحسن الولید و احمد بن محمد بن یحیی توثیق ندارند. هیچ کدام توثیق ندارند. بدان جهت در روایاتی که یکی از این دو احمدها، در سند واقع بشوند، در آن سند شبهه می‌کنند. می‌گویند: اینجا در سند، احمد بن محمد بن الحسن الولید است یا احمد بن محمد بن یحیی است و این سند، اعتباری ندارد. این مناقشه را ما ان شاء الله جواب خواهیم داد. خواهیم گفت: ولو این دو نفر، توثیقی ندارند ولیکن این روایتی را که الان نقل کردم «عن ابراهیم بن عمرو الیمانی عن ابی خالد القمّاط» از اعتبار نمی‌اندازد چون شیخ (قده) در این روایت، سند دیگری دارد که این را ان شاء الله در آن روایت حریر متعرض خواهیم شد که الان می‌رسیم و می‌بینید که این مناقشه از حیث سند به این روایت نمی‌شود و اعتبار دارد.

روایت این است: «عن ابی خالد القمّاط انه سمع ابا عبد الله عليه السلام يقول فی الماء یمرّ به الرجل» در آبی که مردی به آن مرور می‌کند «و هو نقیع فیہ المیتة و الجیفة» نقیع آبی است که در زمین از ترشح جمع شده است. از زمین آب ترشح می‌کند و در این گودی‌ها

جمع شده است. «فقال ابو عبد الله عليه السلام ان كان الماء (فيه الميتة و الجيفة) قد تغير ريحه او طعمه» ریحش یا طعمش - اینجا ریح او طعم دارد - «فلا تشرب منه و لا توضأ منه و ان لم يتغير ريحه او طعمه فاشرب و توضأ» این کان موجب مناقشه صاحب مدارک شده است که لون در این روایت نیست و در روایت سابق هم نبود بلکه در روایت اول که روایت حریز بود، تغییر مطلق بود. ما می‌مانیم که لون را از کجا استفاده کنیم که لون هم یکی از این اوصاف است که اگر تغییر پیدا کند نجس می‌شود و دیگری این است که مطلق التغير به درد نمی‌خورد. باید تغییر در یکی از اوصاف ثلاثه باشد. این دو مطلب را ما باید ثابت کنیم که اینجور است.

### حکم به تنجس آب با تغییر لون با استفاده از روایات

اما قضیه لون، از روایات استفاده می‌شود که اگر آب تغییر پیدا کند به تغییر لونی، نجس می‌شود. آن روایت کدام روایت است که این معنی از آن استفاده می‌شود بلا کلام؟ آن در صحیحہ ابی بصیر<sup>(۱)</sup> است. قبل از روایت ابی خالد القماط است که الان گذشت. شیخ نقل می‌کند «عن محمد بن محمد بن نعمان عن احمد بن محمد بن الحسن بن الولید» می‌بینید احمد اینجا در سند هست «احمد بن محمد بن الحسن الولید عن ابيه» از پدرش «عن سعد بن عبد الله» نقل می‌کند. او هم نقل می‌کند از محمد بن عیسی بن عبید و محمد بن عیسی بن عبید هم نقل می‌کند از یاسین الضریر «عن حریز بن عبد الله عن ابی بصیر» متن روایت را مطرح کنم بعد برگردم به سند. «انه سأل عن الماء النقیع تبول فيه الدواب، فقال: ان تغير الماء فلا توضأ منه، و ان لم تغيره ابوالها فتوضأ منه و كذلك الدم اذا سال فی الماء و اشباهه». دم هم اگر سریان پیدا کرد بر ماء و اشباهه، نه اشباه الماء، اشباه الدم، امثال الدم، که سایر نجاسات است.

معلوم است که دم وقتی که آب را تغییر می‌دهد، لونها را تغییر می‌دهد. این تغییر،

تغییر لونی است. خصوصاً تغییر طعمی قطعاً نیست. یا هم لون است و هم طعم است، یا فقط لون است که ظاهر روایت همین را می‌گوید. روایت دیگر هم داریم ولیکن عمده این روایت است که تغییر لونی را می‌گیرد.

### اشکال روایت ابراهیم یمانی و جواب آن

در این روایت دو جهت باید بحث بشود: جهت اولی این است که در سند این، احمد بن محمد بن الحسن الولید واقع است و احمد بن محمد بن الحسن الولید توثیق ندارد، پدرش ولو از اجلاء است ولی پسر توثیق ندارد.

دیگری این است که این روایت، متضمن حکمی است که فقهاء به آن ملتزم نشده‌اند، آن چیست؟ آن صدرش است که «أنه سئل عن الماء النقیع تبول فیہ الدواب» دواب ظاهرش همان حیوانات اربعه است که اسب و الاغ و مانند اینها است. اینها دواب هستند و بول این دواب پاک است، اگر آب را هم تغییر بدهد آب نجس نمی‌شود. این روایت دلالت کرده است که اگر آب نقیع به بول الدواب تغییر پیدا کرد نجس می‌شود «فلا تتوضأ منه و ان لم تغیره ابوالها فتوضأ منه» این روایت، هم من حیث السند کان اشکال دارد هم من حیث المتن اشکال دارد. متضمن حکمی است که ملتزم به نیست.

جواب شبهه دوم را چون احتیاج به تفصیل ندارد و مختصر است ابتدا بیان می‌کنیم و آن این است که اولاً: در بحث حجیت خبر، ثابت شده است که اگر روایتی دو جمله، دو فقره داشته باشد که یکی معمول به نیست ولیکن دیگری ظاهرش معرض عنه نیست، ما آن تکه‌ای که معرض عنه هست، را رها می‌کنیم و آن دیگری را اخذ می‌کنیم. تبعیض در متن روایت که دو تا حکم را بیان می‌کند که یکی بر خلاف فتوای شیعه است و معرض عنه عند الاصحاب است اشکال ندارد، آن که از کار افتاد، آن تکه دیگری از کار نمی‌افتد. تبعیض در اخذ نسبت به روایتی که متضمن حکمین و احکام متعدده است، امر معروفی است. اگر صدرش معمول به نیست اما «و كذلك الدم اذا سال فی الماء و اشباهه» چرا معمول به نباشد؟ لذا اخذ می‌کنیم و عمل می‌کنیم. این اولاً.

ثانیا: چه کسی گفته که مراد از دواب در این روایت، فقط حیوانات مأکول اللحم است که الاغ و استر و فرس و گاو و گوسفند و مانند اینها است؟ دواب ممکن است مطلق حیوان باشد، چه مأکول و چه غیر مأکول. اینها را هم روی معنای اصلی و لغوی بگیرد. پس علی کل تقدیر ولو دواب در معنای دومی، ظهور داشته باشد کأن از آن معنای اولی و لغوی، نقل حاصل شده است و ظهورش در معنای دومی است و تبعیض در روایت، امر معروفی است.

اما مناقشه اولی این بود که در سند، احمد بن محمد بن حسن الولید است و عرض کردیم که وقوع این احمد بن محمد بن حسن ولید در سند، این روایت را از صحّت نمی اندازد. چرا؟

سرّش این است. داستانی دارد. داستانی که ما در ما نحن فیه شروع می کنیم به این روایت اختصاص ندارد. در هر روایتی که در سندش حریز بن عبد الله یا مثل حریز بن عبدالله، اشخاص دیگری که ذکر خواهیم کرد واقع شد که این اشخاص، اشخاصی هستند که شیخ در فهرست در حق اینها فرموده: «اخبارنا بجمیع کتبه و روایاته» به جمیع کتب این اشخاص و روایات این اشخاص به ما خیر داده است جماعتی و سندهایی به آن کتب و روایات این اشخاص ذکر کرده است در کتاب فهرست که بعضی آن سندها صحیحه است. لذا فرمایش شیخ در فهرست، این روایاتی که در سند آنها مثل حریز واقع هست که خواهیم گفت را معتبر می کند. چه جور معتبر می کند؟ ان شاء الله توضیحش جلسه بعد.